فصلنامه پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی
سال بیست و یکم، شماره۶۷، پاییز ۱۳۹۲، صفحات ۱۳۰- ۱۰۵

اعتبار نهادهای اقتصادی مبتنی بر مدل‌های انتزاعی: مطالعه موردی نهاد بازار

سید مهدی زریباف
کارشناس‌ارشد اقتصاد
zaribaff@gmail.com

علی‌اکبر ناسخیان
کارشناس‌ارشد اقتصاد (نویسنده مسئول)
nasekheian@yahoo.com

دستورالعمل‌ها و رهنمون‌های اقتصادی که عمدتاً با هدف هماهنگ‌سازی نیروهای درون اجتماع و در جهت ایجاد تعادل و تثبیت صورت می‌گیرد مبتنی بر مقدمات و نتایجی است که از نهادها و نظریه‌های تحلیلی- ذهنی اقتصاددانان نشأت گرفته است. یکی از این نهادها بازار است که مشتمل بر روابط انتزاعی عرضه و تقاضاست. برساخته‌های بازار که بر اساس روش انتزاع و تجرید به‌دست آمده است لزوماً با روابط علی و معلولی واقع خارجی منطبق نبوده و این امر یکی از عوامل بروز بحران‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی تلقی می‌شود. بحران‌هایی که عمدتاً به‌واسطه شیوه و حدود انتزاع و نیز مفهومی که نقش واسط میان عین و ذهن را برقرار می‌سازد یعنی کارایی و رفاه در نهاد بازار به‌وجود می‌آید.

طبقه‌بندی JEL: *A11, A13, B41, B41, B49*.

واژه‌های کلیدی: *شیوه و حدود انتزاع، عینیت و ذهنیت اقتصادی، مفاهیم حقیقی و اعتباری*.

***تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۳/۷** **تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۸/۲۲**

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-05]

۱. مقدمه

نهادهای انتزاعی از جمله نهاد بازار برساخته‌ای از نظریات و مدل‌هایی است که از طریق روش انتزاع و تجرید به‌دست آمده‌اند. این نهادها در درون خود روابط علی و معلولی واقع خارجی را بازسازی نموده است، به طوری‌که اقتصاددانان بر اساس آنها قدرت تبیین و پیش‌بینی می‌یابند. همانگونه که استفاده از روش تجرید و انتزاع برای به‌دست آوردن چنین مدل‌ها و نهادهایی ضروری است، اما در کنار آن این پرسش نیز مطرح می‌شود که اعتبار علمی و عینی نهاد موردنظر بر اساس چه معیاری تأمین می‌شود؟ به‌عنوان مثال، چگونه می‌توان اطمینان داشت که روابط ذهنی بازار به درستی نوع روابط مبادلاتی در عینیت را باز می‌نماید. در این میان، گروهی برای دفاع از شیوه‌های تجرید و انتزاع مرسوم کارکرد مدل‌ها و نهادها را در کارایی، تغییر و کنترل خلاصه می‌نمایند و گروهی دیگر با انکار لزوم انطباق شرایط عینی با پیش‌فرض‌های ذهنی گفتمان‌سازی را در دستور کار خویش قرار می‌دهند.

اما سؤال از اعتبار نهادها زمانی جدی‌تر می‌شود که بروز بحران‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی- اقتصادی عملاً کارامدی نهاد را زیر سؤال برد. به‌طور خاص، این امر در دهه‌های اخیر کارامدی نهاد بازار در نظام آزادی طلبانه اسمیتی- والراسی را زیر سؤال برده است. نقدهای کینز به شیوه‌های تسویه والراسی[1] و طرح مسئله تقاضای مؤثر پس از بحران رکود دهه ۳۰ و نیز نقدهای نهادگرایان و طرح مسئله هزینه‌های مبادلاتی[2] بازنگری مجدد در مؤلفه‌های واقعی و حقوقی است که با پیش‌فرض‌های اقتصاد بازار آزاد نادیده گرفته شده است. شرایط والراسی تعیین قیمت در نظام معادلات همزمان و اصالت تعادل‌های روابط ریاضی در پیدا کردن قیمت تعادلی فی‌نفسه رابطه چندانی با عینیت نداشته است. از این رو اقتصاددانان برای رهایی از این اشکالات به معیاری متوسل می‌شوند که بتواند رابطه میان عین و ذهن را برقرار ساخته و مدل‌های آنها را از اعتبار عینی و علمی برخوردار سازد. این معیار در مورد نهاد بازار همان کارایی و رفاه است؛ اما پرسش اصلی این است که اولاً آیا این دو معیار توانسته است به‌درستی از عهده نقش واسطه‌گری میان عین و ذهن برآید؟ ثانیاً آیا توانسته است شیوه و حدود انتزاع را به‌نفع هماهنگی‌های اجتماعی تعیین نماید؟

در بخش اول این مقاله ابتدا با بررسی رویکردهای موجود در تبیین واقع‌گرایی اقتصادی برخی شیوه‌های رایج در ایجاد روابط منتزع از عینیت مورد بررسی قرار می‌گیرد، سپس در بخش دوم به برخی بحران‌هایی که ناشی از عدم انطباق قواعد ذهنی بر روابط عینی و نیز حاکمیت نهاد انتزاعی بازار است اشاره‌ای می‌شود و در بخش سوم مبتنی بر ملاحظات انتقادی با نقد معیار کارایی و رفاه به‌عنوان حد واسط عین و ذهن پیشنهادهای جدیدی ارائه می‌گردد. هر

1. Walrasian Clearing
2. Transaction Cost

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-05]

پیشنهاد جدیدی در این حوزه می‌بایست اولاً اصول کلی حاکم بر انتزاع و تجرید را بیان نماید و ثانیاً مفهوم محوری که عهده‌دار حفظ این حدودست را معرفی نماید.

۲. پیشینه تحقیق: ماهیت نظریه علمی و روش انتزاع

یک نظریه علمی از آن جهت که بازتابی از واقعیت اجتماعی است می‌تواند مدلی اجتماعی محسوب شود و از آن جهت که در دستگاه تحلیل ذهن قرار گرفته است و از قواعد تجرید و انتزاع بهره می‌برد می‌تواند شروط تحقق یک پدیده را از واقعیت خارجی آن جدا ساخته و با تعمیم آن دست به پیش‌بینی بزند. این فرایند که شامل پنج مرحله برداشت از واقعیت، تجرید و انتزاع از واقعیت، تعمیم و ساخت قانون عمومی، انطباق بر واقعیت و در نهایت پیش‌بینی پدیده‌هاست در اغلب این تئوری‌ها وجود دارد.

در این میان علم اقتصاد به‌ویژه پس از انقلاب مارژینالیستی در اواخر قرن ۱۹ و با ورود مؤثر ریاضیات به این علم به نوعی از عینیت اقتصاد سیاسی دوران کلاسیک فاصله گرفت. این فرایند با اثر معروف کورنو[1] تحت عنوان اصول ریاضی نظریه ثروت به سال ۱۸۳۸ آغاز شد و با کارهای جونز[2]، منگر[3] و والراس[4] در دهه ۸۰ قرن ۱۹ رونق گرفت. پس از آن، مارشال[5]، پیگو[6]، پارتو[7] و همفکرانشان این فرایند را تکمیل نمودند و از اواسط قرن ۲۰ به بعد علم اقتصاد عملاً به‌صورت غیررسمی به شاخه‌ای کاربردی از علم ریاضیات تبدیل شد. این تغییرات با تغییر نام اقتصاد سیاسی دوران کلاسیک به علم اقتصاد یا آنگونه که والراس به‌کار برده بود علم اقتصاد خالص[8] همراه گشته و شرایطی را به‌وجود آورد که سؤال از رابطه بین عین و ذهن یا رابطه بین رئالیسم و ایدئالیسم اقتصادی را برجسته ساخته است.

متفکرین بسیاری برای پاسخ به این پرسش که چرا و چگونه مدل‌ها یا تئوری‌های اقتصادی از عینیت اجتماعی فاصله می‌گیرند به فکر فرو رفتند. هایک (۱۹۷۸) در کتاب مطالعات تازه‌ای در فلسفه، سیاست و اقتصاد به مسئله انتزاع پرداخت. رونالد کاوز (۱۹۹۲،۱۹۶۰) نواقص ناشی از سیستم‌های اقتصادی را در قالب هزینه‌های مبادلاتی بررسی نمود. فریدمن (۱۹۵۳) و سامئلسون (۱۹۶۳،۱۹۶۴،۱۹۶۵) از دید روش‌شناختی به این موضوع پرداختند. هاچیسون (۱۹۳۸) با نقد علم اقتصاد خالص اقتصاددانان را موظف دانست که نتایجشان را به‌صورت تجربی بیازمایند، این در حالی است که

1. Cournot
2. Jevons
3. Menger
4. Walrass
5. Marshal
6. Pigou
7. Pareto
8. Pure Economics

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-05]

جریان موازی فلسفه علم نیز بر رشته‌ای از این افکار مؤثر افتاد. پوزیتیویسم منطقی حلقه وین بسیاری از متفکران را بر آن داشت تا اقتصاد را با سایر علوم طبیعی هم‌تراز کنند و در این میان برخی اتریشی‌ها و نهادگرایان با این مسئله به مخالفت برخاستند. از سوی دیگر، ابطال‌گرایی پوپر[1] روش آزمون اثبات‌گرایانه را به چالش کشید و با تأثیری که بر اندیشه‌های فریدمن گذاشت وی را به این باور کشاند که علمی بودن تئوری‌ها را در کارایی عینی آنها و قدرت پیش‌بینی‌شان بیازماید. جریانات نسبی‌گرایانه[2] و ساخت‌گرایانه[3] فلسفه علم نیز با برداشت‌هایی از فلسفه کانت همراه شد و گروهی از اقتصاددانان را به این نتیجه رساند که راهی به سوی واقعیت عینی اقتصاد وجود ندارد. بحث از عین و ذهن در اقتصاد در سه دهه اخیر به‌طور خاص در فلسفه اقتصاد دنبال شد. مینی[4] (۱۳۷۵)، هاسمن[5] و ماکی (۲۰۰۸) از جمله افرادی هستند که به‌صورت مستقیم به این موضوع مناقشه‌برانگیز پرداختند.

بر اساس نظر ماکی متد انتزاع به معنای آن است که در یک موقعیت مشخص مجموعه‌ای از عناصر را از تأثیرگذاری بر سایر عناصر برکنار داریم. این شیوه که به شیوه تحلیل مقایسه‌ای[6] یا تحلیل حساسیت شناخته می‌شود رابطه سیستمی بین عناصر اقتصادی را نفی کرده و این فرض را پیش‌رو می‌نهد که با ثبوت برخی عناصر و شروط مربوط به آنها تغییری در ماهیت عناصر مورد بررسی به‌وجود نمی‌آید. به‌علاوه، این تحلیل برای ساده‌سازی و تبیین بهتر روابط بین متغیرها آنها را بدون آثار واقعی که در بیرون از ذهن وجود دارند در نظر گرفته است و نتایج را بر این اساس استخراج می‌کند (ساجن، ۲۰۰۸).

کارل منگر نیز در خصوص روش انتزاع معتقدست تحقیقات واقع‌گرایانه تجربی که با انواع واقعی[7] سروکار دارد تلاش می‌کند قوانین تجربی را به جهت بیان نظم‌ها نه جبرها و لزوم‌ها و توالی پدیده‌ها و ارتباط میان آنها فرمول‌بندی کند. از سوی دیگر، تحلیل‌های نظری دقیق که با عناصر ایده‌آلی[8] سروکار دارند به‌دنبال فرمولی کردن قوانین دقیقی هستند که به بیان ارتباطات ضروری و روابط منطقی انواع دقیق می‌پردازند...یافته‌های نظری خالص به نظر غیرواقع بینانه می‌آیند، اما باید دانست که بدون قوانین خالص و دقیق نمی‌توان وابستگی‌های بغرنج جهان خارجی را شناخت (منگر، ۱۸۸۳). مسئله مورد اشاره منگر در واقع بیانگر یکی از کاربردهای مهم شیوه‌های انتزاع است که وظیفه ساده‌سازی جهان پیرامون را برعهده دارد. به عقیده هاچیسون (۲۰۰۰) و مایر (۱۹۹۳) انتزاع رفتار اقتصادی از سایر رفتارها تعمداً با شکاف

1. Popper
2. Relativism
3. Structuralism
4. Mini
5. Hausman
6. Comparative Analysis
۲. Real Type: نوع واقعی نزدیک به تجربه است و به ایده‌آل‌سازی کشیده نمی‌شود. از نوع واقعی نمی‌توان به قوانین دقیق رسید.
8. Ideal Type

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-05]

انداختن میان تحلیل اقتصادی و جهان واقعی مسائل خاصی از جهان واقعی را در برابر آزمون تجربی قرار می‌دهد. این ساختار نظریه اقتصادی بر پایه منطق درونی انتزاع شکل گرفته است (داو، ۱۳۸۸).

۳. روش انتزاع و تقابل عین و ذهن

بحث از شیوه‌های انتزاع اساساً زیرمجموعه‌ای از یک طرح گسترده فلسفی به نام تقابل عین و ذهن و چگونگی انتزاع و انطباق آنهاست. پیروان رئالیستی علم علاوه بر آنکه امکان کشف واقعیت را از طریق نظریه‌های علمی ممکن می‌دانند اعتبار علم را نیز تابع میزان واقع‌نمایی آن دانسته و اختلاف آنها به روش‌های کشف از واقعیت برمی‌گردد. با وجود این، به عقیده ماکی واقع‌گرایی (رئالیسم) آنگونه که اقتصاددانان به‌کار می‌برند با آنچه در فلسفه استفاده می‌شود متفاوت است. به‌طور معمول، موقعیت غیررئالیستی برای توصیف موقعیت‌هایی نظیر ایدئالیسم[1]، پدیدارگرایی[2]، تجربه‌گرایی[3]، تسمیه‌گرایی[4]، قراردادگرایی[5]، ابزارگرایی[6]، عملگرایی[7]، نسبی‌گرایی[8] و ساخت‌گرایی[9] به‌کار می‌رود. این امر گستردگی معنایی و تنوع کاربردهای لفظ رئالیسم را نشان می‌دهد (ماکی، ۲۰۰۸). با این حال، معنای عمومی آن ناظر بر واقعیت‌دار بودن یا وجود داشتن پدیده‌هاست.

با وجود تمام تنوعی که در تعاریف رئالیسم به‌چشم می‌خورد به‌نظر می‌رسد نقطه اصلی اختلاف در نوع ارتباط بین عین و ذهن خلاصه شود. کسانی که هر نوع امکان شناخت را از واقعیت‌های عینی انکار نموده یا اساساً برای این پدیده‌ها واقعیتی مستقل از ذهن قائل نباشند در جرگه رئالیست‌ها قرار نمی‌گیرند. گرایشاتی نیز که به نوعی صحت و کذب نظریه‌ها را وابسته به زمینه‌های شناختی شکل‌دهنده آن نظریه دانسته و با ارجاعات درون متنی به‌عنوان مثال بر جنبه‌های زبان‌شناختی تکیه می‌کنند رئالیست نیستند. با این تعریف، منظور از انتزاعی کردن نظریه‌ها، مدلها یا نهادهای اقتصادی هر نوع تجرید یا ذهنی‌سازی واقعیت‌های ادراک شده است که به قصد تدوین قانون‌های عمومی و تسهیل در کشف روابط متقابل بین پدیده‌ها و همچنین پیش‌بینی آنها صورت می‌گیرد. این انتزاع در علم اقتصاد و همچنین

---

1. Idealism

۲. Phenomenalism: اشیاء خارجی صرفاً وجودی نموداری برای ذهن داشته و وجود آنها قابل شناسایی نیست.

۳. Empiricism: پیوند زدن هر نوع علم و دانش با تجربه عینی به گونه‌ای که هرچه قابل آزمون نباشد معرفت محسوب نمی‌شود.

۴. Nominalism: رویکردی فلسفی است که به ذات یا واقعیت جوهری برای پدیده‌ها و اشیا قائل نیست و آنها را صرفاً نام‌گذاری انسان‌ها می‌داند.

۵. Conventionalism: بازگشت مشروعیت گزاره‌های حقوقی و اخلاقی به قراردادهای اجتماعی

۶. Instrumentalism: هدف قرار گرفتن ابزارها در فرایندهای اجتماعی و علمی

۷. Operationism: اثبات گزاره‌های علمی از طریق کاربرد و میزان موفقیت در عمل

8. Relativism

۹. Constructivism: صدق گزاره‌های علمی تابعی از میزان انسجام و سازگاری آنها با یکدیگرست نه بدیهیات

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-05]

نهادهای مورد بحث در آن به‌صورت خاص از طریق ریاضیات (به‌ویژه حساب دیفرانسیل، آمار و اقتصادسنجی) صورت می‌گیرد و نتیجه آن حذف یا کمرنگ شدن وجوه واقعی (وجوه اجتماعی) این نهادهاست.

٤. اعتبار عینی نهادهای ذهنی

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان ادعا نمود که نظریه‌های علوم اجتماعی از جمله اقتصاد[1] در ارتباط با مسئله واقع‌نمایی (رئالیسم) دارای سه رهیافت عمومی است که در ادامه به آنها اشاره می‌شود.

٤-١. رهیافت اول: انطباق‌پذیری تصورات ذهنی بر پدیده‌های عینی

بر اساس نظریاتی که رئالیسم را به‌معنای انطباق تصورات ذهنی بر پدیده‌های عینی می‌گیرد، ارزش‌گذاری مدل‌ها، تئوری‌ها و نهادهای اقتصادی مبتنی بر اصولی که واقعیت‌دار بودن یا نبودن آنها را تعیین می کند مشخص می‌شود. تمام این اصول به‌نوعی سعی دارند که ارتباط میان مدل‌های ذهنی علم اقتصاد را با جهان بیرون از ذهن برقرار نموده و میزان واقع‌نمایی آنها را مورد نقد و ارزیابی قرار دهند. در این بین کسانی که پایبند به این اصول باقیمانده‌اند در مورد اینکه آیا واقعاً مدل‌های طراحی‌شده توسط اقتصاددانان توانسته است دنیای واقعی کنش‌های اقتصادی را به تصویر بکشد اختلاف‌نظر دارند. نقدهای رفتارگرایان، نهادگرایان و تا حدودی کینزی‌های متقدم و متأخر بر مدل‌های نئوکلاسیک از این دست به‌شمار می‌رود.

٤-٢. رهیافت دوم: ابزارگرایی و کارکردگرایی در مدل‌ها

در مقابل رهیافت اول گروهی دیگر معتقدند که اغلب مدل‌های موجود اقتصاد متعارف ذهنی و غیرواقعی‌اند، اما اعتبار علمی آنها در گرو میزان واقع‌نمایی‌شان نیست، بلکه میزان کارایی و عملکرد آنها در عینیت تعیین‌کننده درجه اعتبار آنهاست. این رهیافت که نشان ابزارگرایی را بر پیشانی دارد، هدف از طراحی مدل یا تئوری را کنترل و مدیریت فرایندهای اجتماعی می‌داند نه کشف واقع خارجی. در این نوع تفکر، فاصله میان نتایج به‌دست آمده از به‌کار بستن مدل از خصوصیات ایده‌آل و انتزاعی آن تعیین‌کننده میزان کارامدی مدل یا تئوری است و تلاش اقتصاددانان می‌بایست مصروف حداقل نمودن این فاصله شود. آنان مانند دیدگاه ماکس وبر (۲۰۰۸) مؤلفه‌های علوم اجتماعی را به دو دسته ابزار و اهداف تقسیم‌بندی می‌کنند و غایت این علوم را ایجاد کارایی در ابزار برای دستیابی به اهداف می‌دانند،

---

۱. رابطه علم اقتصاد با علوم اجتماعی رابطه عموم و خصوص مطلق است چراکه اقتصاد به تبیین رفتارهای اقتصادی افراد در درون گروه‌های اجتماعی می‌پردازد.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-05]

از این رو خصوصیات اصول و مبانی که اعتبار علمی مدل‌ها و تئوری‌ها را توضیح می‌دهد تابع قدرت شرایط آزمون‌پذیری یا ابطال‌پذیری آنها خواهد بود. شخصیت مشهور و برجسته این دیدگاه در علم اقتصاد میلتون فریدمن است.

٤-٣. رهیافت سوم: جهان واقعیات بازتاب ذهنیات مدل‌ها

در پی انتقاداتی که از سوی لاک[1]، برکلی[2]، هیوم[3] و کانت[4] به واقعگرایی (رئالیسم) خام دکارتی واردشد، رهیافت سومی نیز در نظریه‌های علوم اجتماعی شکل گرفت. بر خلاف دو رهیافت مذکور، نوع مواجهه در رهیافت سوم متفاوت بود. برای پیروان این دیدگاه مدل‌های ذهنی توصیفی از جهان واقعیت نیستند، بلکه جهان واقعیت بازتابی از ذهنیات مندرج در مدل‌هاست. کار متفکران نه تنها رمزگشایی از جهان پیرامونشان نیست، بلکه اساساً فاقد چنین قدرتی هستند و تنها راهی که پیش‌پای آنها وجود دارد تلاش برای رسیدن به یک هماهنگی و وحدت انتزاعی در اجزای مدل ذهنی است. هماهنگی که اعتبار علمی آنها را تأمین می‌کند. بنابراین، اگر یک مدل از چندین گزاره (تئوری) تشکیل شده باشد صحت و کذب هریک از گزاره‌ها در میزان هماهنگی و تناسبی است که با دیگر گزاره‌ها برقرار نموده است و این خود تابع اندیشه یا ایده متفکرست. بنابراین معناداری پدیده‌های واقعی به تعبیر ماکس وبر (۲۰۰۸) در روابطی مشخص می‌شود که با ارزش‌ها و ایده‌های درونی ما پیوند دارد و انسان‌ها از زاویه دید فرهنگی که دارند پدیده‌های واقعی را تعریف می‌کنند. این ارزش‌ها و ایده‌ها مؤلفه‌هایی نیستند که بیرون از شخصیت فرد وجود داشته و به‌صورت برون‌زا بر ذهن او مؤثر افتد؛ بلکه پارادایمی است که تمام شخصیت متفکر را دربرگرفته و به تعبیر وبر نوع بودن یا زیست فرهنگی[5] او را مشخص می‌کند. زیست فرهنگی نوع مواجهه انسان با عالم خارج را تعیین می‌کند و هیچ‌کس را بدون پیش‌فرض باقی نمی‌گذارد تا آنجا که واقعیت خارجی مستقل از ذهن را انکار نموده و آن را به واقعیت فرهنگی[6] تبدیل می‌کند. از این رو اگر منظور از واقع‌گرایی مدل‌ها و تئوری‌های اقتصادی، کشف حقایق خالص اجتماعی باشد این امر امکان‌پذیر نیست. ساخت‌گرایان، نسبی‌گرایان، معتقدین به دیدگاه شناختی یا جریاناتی که به نوعی به گرایشات نئوکانتی منسوبند و همچنین وابستگان فکری ایدئالیسم برکلی و هگل از مصادیق این رهیافت به‌شمار می‌روند.

1. Locke
2. Berkeley
3. Hume
4. Kunt
5. Cultural Being
6. Cultural Reality

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-05]

٤-٤. تعیین اعتبار علمی و عینی نهادها مبتنی بر رهیافت اول و دوم

تمام مطالب مذکور در خصوص نهادهای انتزاعی یا به‌عبارت دقیق‌تر ابعاد انتزاعی نهادهای اقتصادی نیز صدق می‌کند؛ چراکه آنها مجموعه‌ای از تئوری‌ها و مدل‌ها هستند که ضوابط کلی و قوانین رفتاری تعاملات عوامل درون اجتماع را تعیین می‌کنند. بر این اساس، اگر یک مدل اقتصادی را آنگونه که موریسون و مورگان[1] تعریف کردند به‌عنوان واسطه بین نظریه و داده تعریف کنیم (داو، ۱۳۸۸)، آنگاه ابعاد انتزاعی یک نهاد بر این تعریف صدق می‌کند.[2] اکنون مطابق با رهیافت اول دلالت‌های یک نهاد انتزاعی همچون اعتبار آن در گرو رابطه‌ای انطباقی است که با واقعیت برقرار می‌کند. در این صورت اگر دوگانه دکارتی عین و ذهن[3] مبنای تحلیل‌ها قرار گیرد که عموماً نیز چنین است هر مکانیزمی که بتواند جریانات امور واقعی را در ذهن به‌درستی به تصویر بکشد توضیح مناسبی است برای آنکه نهاد انتزاعی موردنظر در عمل نیز اعتبار لازم را کسب خواهد کرد. با تأکیدی که دکارت بر روش ریاضیات به‌عنوان مهم‌ترین ابزار کشف واقع داشت انتزاع مبتنی بر ریاضیات چارچوب‌های لازم را برای شکل‌گیری نهاد موردنظر فراهم خواهد نمود. از آنجا که قوانین ریاضیات یقینی‌اند، هر نوع ناکارامدی عینی یک نهاد یا معلول ناتوانی متفکر در طراحی مدل ریاضی یا عدم انطباق آن با ابعاد انتزاعی نهاد خواهد بود نه نقصی در درون مدل که ضرورتاً صادق است. در این صورت، قواعدی که شرایط ضرورت را در ذهن تأمین می‌کند با قواعدی که این شرایط را در عینیت مهیا می‌کند یکسان گرفته شده و هر چیزی که به‌صورت ذهنی ضروری باشد در عالم واقع نیز ضروری است. چیزی که یادآور کوجیتوی معروف دکارت خواهد بود: می‌اندیشم پس هستم.

این در حالی است که ناکارمدی یک نهاد از نگاه ابزارگرایان تابع تطابق نتایج عینی با فروض ضرورتاً صحیح نیست، بلکه اعتبار فروض تابع کارامدی عینی است. در این صورت فروض ذهنی که در رهیافت اول ممکن است اشتباه تلقی شود دراینجا به‌واسطه کارامدی عینی‌شان معتبرند. فریدمن با توجه به دیدگاه خود نسبت به نظریه در اقتصاد اثبات‌گرا مبنی بر اینکه هر قدر فروض یک نظریه غیرواقعی‌تر به‌نظر رسد آن نظریه در تفسیر و پیش‌بینی عینیت قوی‌تراست در زمینه ارزیابی یک نظریه

---

1. Morrison & Morgan

۲. اساساً مدل توصیف ساده شده و تقلیل‌یافته سازوکارهای واقعیت است و نهادهای انتزاعی در مقام ذهن با مدل‌ها مترادفند. به‌عنوان مثال، نهاد انتزاعی بازار با مدل مبادله در شرایط رقابت کامل همسان است. به‌علاوه، تعبیرهای چهارگانه داو (۱۳۸۸) از مدل یعنی مدل به‌مثابه اسبابی برای به آزمون گذاشتن نظریه‌ها، مدل به‌مثابه تجربه‌ورزی‌های فکری، مدل به‌مثابه ابزار برقراری رابطه و مدل به‌مثابه ابزار اقتصاد کاربردی در مورد نهادهای انتزاعی نیز صادق است.

۳. ذهن مستقل از عین

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-05]

می‌گوید: "آزمون یک نظریه به‌وسیله فروض آن غیرممکن است. یک نظریه تنها اگر کارایی عینی داشته باشد قابل قبول خواهد بود" (فریدمن، ۱۹۵۳).

اما به هرحال مفهوم فروض یک نظریه[1] همچنان مبهم است و دانشمندان نظرات مختلفی را در این رابطه اظهار می‌کنند. نکته‌ای که فریدمن در این رابطه بر آن تأکید می‌کند این است که عدم دقت در تمایز یک فرضیه به‌عنوان امری که شرایط نظریه را مشخص می‌کند از امری که به توصیف شرایط نظریه می‌پردازد موجب شده است که عده‌ای معتقد شوند یک نظریه می‌تواند به‌وسیله فروضش آزمون شود.

به این ترتیب، روشن می‌شود که از نظر فریدمن اولاً می‌بایست میان مسئله توصیف و تعیین شرایط یک پدیده عینی با تشخیص آن تفاوت قائل شد و ثانیاً وظیفه فروض یک نظریه تشخیص و شناسایی آن شرایط است و نه توصیف و تبیین آن. بنابراین در صورتی‌که یک نظریه در عینیت کارایی نداشت نمی‌توان از آن نتیجه گرفت که فروض نظریه اشتباه است، زیرا چنین رابطه‌ای مطابقتی با شرایط عینی یک پدیده و فروض نظریه ندارد. فریدمن در این رابطه می‌گوید: هرگاه شرایط عینی پدیده با فروض طرح‌شده در نظریه مخالف هم به‌نظر رسند عده‌ای این مخالفت را با عدم کارایی نظریه در عینیت اشتباه می‌گیرند و به جای آنکه به کارایی نظریه توجه کنند به مقایسه فروض آن با عینیت می‌پردازند.

با این حال، اگر فروض نظریه تنها به‌عنوان عوامل مشخصه در نظر گرفته شود به این معنا است که این عوامل به‌عنوان علائمی عمل خواهندکرد که مرزهای انتزاعی در تحقیق عینی یک پدیده را نشان دهند. سپس پیش‌بینی‌های نظریه بر اساس آن مرزبندی‌ها و تشخیص از شرایط استوار می‌شود و اگر بنا شد که این صورت‌بندی‌های ذهنی نسبت به شرایط تحقیق یک پدیده و تشخیص آن غیرواقعی و تخیلی باشد یا به عبارت دیگر نمونه خارجی نداشته باشد در این صورت نظریه نیز از کارایی برخوردار نخواهد بود، بنابراین این ادعا که بتوان یک نظریه را به‌وسیله واقعی بودن یا غیرواقعی بودن فروض آن آزمود به این معناست که آیا شرایط تشخیص داده شده به‌وسیله فروض نظریه قابلیت تحقق در عینیت را دارد یا خیر؟ در صورت عدم امکان تحقق در عینیت این نتیجه گرفته می‌شود که نظریه و پیش‌بینی آن غیرواقعی و نامعقول است یا اینکه دلیل عدم کارایی نظریه ناشی از فروض تخیلی و نامعقول آن است.

سخن فوق به این معناست که اگرچه ابزارگرایی در حوزه آزمون یا کارامدی مدل‌ها و نهادها سخن بسیار دارد، اما در مقام طراحی ناگزیر از روشی است که به‌واسطه آن طرح اولیه مدل یا نهاد را به‌دست آورد. در غیر این صورت چیزی که هنوز طراحی نشده است چگونه مورد ارزیابی قرار گیرد یا دقیقاً چه محدوده‌ای از عینیت را می‌توان به فروض یک نظریه نسبت داد؟ رهیافت اول و دوم دقیقاً در

1. The Assumptions of a Theory

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-05]

این نقطه مشترک به توافق می‌رسند. ریاضیات ابزار مناسبی برای طراحی مدل محسوب می‌شود، بنابراین نهادی مانند بازار برای آنکه بتواند اعتبار لازم را کسب کند می‌بایست سه مرحله را پشت سر بگذارد. نخست بر اساس یک منطق مستدل و منسجم ریاضی وجود ذهنی خود را در دستگاه تحلیلی یک اقتصاددان به اثبات برساند، سپس در مرحله دوم معیاری برای آن تعریف شود که بتواند در عمل نیز مورد ارزیابی قرار گیرد و در نهایت نهاد موردنظر مبتنی بر آن معیار (ذهنی- عینی) به ارزیابی‌های تجربی تن دهد. معیار تعریف‌شده بر اساس رهیافت اول نقش واسطه را در تطابق عین و ذهن ایفا می‌کند و بر اساس رهیافت دوم رابطی است که اعتبار فروض را از عینیت کسب می‌کند. در اقتصاد بازار، کارایی و رفاه چنین نقشی را برعهده دارد.

٤-٤-١. کارایی و رفاه معیار ارزیابی

پیش‌شرط نخستی که برای اثبات وجود کارایی پارتو و همچنین رفاه عمومی در بازارهای ذهنی لازم است به درجه کامل بودن بازار بازمی‌گردد. درجه کامل بودن که مستلزم اطلاعات کامل و همچنین حذف هزینه‌های مبادلاتی و اجتماعی است روش حداکثرسازی توابع مصرف و تولید را به کارایی منتهی می‌کند. روی دیگر این حرف به‌منزله آنست زمانی‌که مجموعه کاملی از بازارهای ریسک وجود نداشته باشد حداکثرسازی سود لزوماً به افزایش کارایی بازار نمی‌انجامد. در شرایط فقدان بازارهای ریسک تجارت آزاد وضع افراد را بدتر می‌کند و آزاد سازی بازار سرمایه به جای تثبیت اقتصاد به تزلزل آن می‌انجامد (استیگلیتز، ۲۰۰۹). پیش‌شرط دوم اثبات کارایی و رفاه بازار با توجه به دومین قضیه رفاه مشخص می‌شود. اگر تمام افراد ترجیحات محدب داشته باشند، آنگاه همیشه مجموعه قیمت‌هایی وجود خواهند داشت به گونه‌ای که هر تخصیص کارای پارتو یک تعادل بازار برای واگذاری مناسب موجودی‌ها است.

با درنظر گرفتن شرایط رهیافت اول برای آنکه کارایی و رفاه به‌عنوان پل ارتباطی میان عین و ذهن به‌درستی عمل کنند می‌بایست دو مقدمه مهم به اثبات برسد: الف) فرض تحدب منحنی‌ها و کامل بودن بازار با شرایط بازارهای عینی انطباق کامل دارد (به این معنا که ریاضی کردن آن موجب نشده است تا چیزی از شرایط واقعی کم شود). ب) این فروض در دستگاه ذهن به اثبات ریاضی رسیده است.

بر این اساس کارایی در درجه اول یک معیار عینی است که جوابش را در عینیت پس داده است (در اینجا مسلم در نظر گرفته می‌شود)، سپس روش تجریدی ریاضیات آن را در ذهن محاکات نموده و در یک دستگاه غیرعینی به اثبات می‌رساند، اما نقض مقدمه اول تقریباً بدیهی است. با وجود این، نهادگرایان با طرح هزینه‌های مبادلاتی و اطلاعاتی و نیز رفتارگرایان با نقض پیش‌فرض عقلانیت رفتاری

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-05]

بداهت آن را به‌خوبی نشان داده‌اند. استیگلیتز نیز اثبات فرض تحدب در بازارهای واقعی را ناممکن می‌داند (استیگلیتز، ۲۰۰۹). در این حال، حتی اگر مقدمه دوم نیز تأیید شود اعتبار عینی مفهوم ذهنی کارایی و رفاه به اثبات نمی‌رسد.

رهیافت دوم (ابزارگرایی) نیز برای اثبات مدعا دچار اشکالات مشابهی است که بیشتر جنبه روش شناختی دارد. کارایی به‌عنوان یک معیار ذهنی چگونه می‌تواند محک ارزیابی و آزمون یک پدیده عینی و واقعی تلقی شود؟ اگر چنین ادعا شود که تطابق خصوصیات ذهنی و عینی یا صحت و سقم فروض ملاک اعتبار تئوری نیست، بلکه هدف تئوری کنترل و مدیریت فرایندهای اجتماعی است؛ آنگاه سؤال این است که تغییرات در پدیده‌های اجتماعی چگونه به تئوری‌های ادعایی منسوب می‌شوند؟ به‌عنوان مثال، فرض نماییم تغییری عینی در وضعیت رفاه گروهی از مصرف‌کنندگان بازار به‌وجود آمده است و اقتصاددان ابزارگرا معتقد شدند این افزایش به‌واسطه افزایش کارایی بازار بوده است. چگونه می‌توان ادعای وی را پذیرفت؟ چرا عوامل دیگری مانند تغییر در ترجیحات یا فناوری را در به‌وجود آمدن این نتیجه کنار بزنیم؟ اقتصاددان موردنظر برای آنکه اثبات کند افزایش رفاه عمومی تحقق یافته معلول به‌کار بستن کارایی ذهنی اوست می‌بایست پیشتر رابطه‌ای علی را بین ذهن و عین برقرار کرده باشد تا از این طریق تغییر در پدیده خارجی را به مدعای ذهنی خود منسوب نماید. ابزارگرایی در اینجا به یک تناقض روش‌شناختی گرفتارست. از سویی برای آنکه مردم تشویق شوند تا در جهت رهنمون‌های آنها که برخاسته از نتیجه‌گیری‌های انتزاعی آنها از فروض ذهنی است حرکت کنند می‌بایست کارایی را به‌عنوان یک معیار مناسب اثبات نمایند، از سوی دیگر مناسب بودن چنین ابزاری تنها در عینیت به اثبات می‌رسد. این دور و تسلسل روش‌شناسانه معرف این است که اعتبار واقعی یک ابزار به‌عنوان نتیجه‌ای که می‌بایست اثبات شود پیش از به‌کار بستن آن همچون یک فرض مقدماتی مسلم گرفته شده است، از این رو ادعای فریدمن مبنی بر اینکه فروض غیرواقعی (اشتباه) لزوماً اعتبار تئوری را زیر سؤال نمی‌برد مخدوش است.[۱]

علاوه بر این، ابزارهای آزمون‌گر همچنان‌که خود مشحون از مقدمات و فروض انتزاعی‌اند برسازنده چیزی هستند که در اقتصاد متعارف به‌عنوان داده‌های تجربی شناخته می‌شوند. نرخ تورم، رشد، بازدهی و ده‌ها مفهوم دیگر تابع فروض تعریفی خویش‌اند. به‌عبارت دیگر، خود داده‌های تجربی چنانچه در اقتصادسنجی به‌کار می‌رود به لحاظ روشی محصول همان دستگاه انتزاعی ذهنی و همان پیش‌فرض‌هایی است که ابزار موردنظر از آن بیرون آمده است، از این رو ذهن زیرپوشش عنوان آزمون‌های تجربی در کار آزمودن خویش است نه واقعیت‌های خارجی.[۲]

---

۱. فریدمن علاوه بر ارزیابی عینی، قدرت پیش‌بینی مدل را نیز از شاخص‌های اعتبار علمی مدل می‌داند؛ میزان قدرت پیش‌بینی دقیقاً تابعی از کارایی مدل است.

۲. در این میان الگوهای موردنظر اقتصاد رفتاری به‌طور خاص نقدی بر نوع مدل‌های رایج نئوکلاسیک به‌شمار می‌رود. به‌عنوان مثال، اکرلف با پیش کشیدن مواردی نظیر عدم تقارن اطلاعاتی در بازارها نظریه انصاف، زیان از دست رفته و... سعی دارد مدل‌هایی بر اساس اقتصاد رفتاری ارائه نماید.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-05]

٤-٤-٢. رهیافت‌های اول و دوم و شیوه انتقال داده‌های تجربی

در کنار روش‌های مبتنی بر قیاس روش‌های استقرایی را نیز می‌توان ذیل رهیافت اول توضیح داد. در حالی‌که انتقادات استوارت میل، رابینز، هاسمن و دیگر معتقدین به روش‌های قیاسی، شکل‌گیری تئوری‌های مبتنی بر داده‌های تجربی را مردود می‌داند. برخی اقتصاددانان تجربه‌گرا داده‌های تجربی را واسطه انتقال یا حتی منبع اعتبار بخشی مدل‌های ذهنی تلقی کرده‌اند و اعتبار علمی مدل‌هایشان را از طریق روش‌های استقرایی توضیح می‌دهند. ساجن (۲۰۰۸) معتقدست اگر R قوانین[1] مدل انتزاعی باشد که ممکن است در دنیای واقعی رخ دهد یا رخ ندهد و F عوامل علی[2] مدل باشد که باز هم ممکن است در دنیای واقعی عمل کند یا عمل نکند سه مرحله استنباط استقرایی به‌ترتیب زیر خواهد بود:

مرحله توضیح:[3]

E1: در درون مدل R معلول F است.

E2: F در دنیای واقعی عمل می‌کند.

E3: R در دنیای واقعی رخ می‌دهد.

E4: در دنیای واقعی R معلول F است.

مرحله پیش‌بینی:[4]

P1: در درون مدل R معلول F است.

P2: f در دنیای واقعی عمل می‌کند.

P3: R در دنیای واقعی رخ می‌دهد.

مرحله قیاس:[5]

A1: در درون مدل R معلول F است.

A2: در دنیای واقعی R رخ می‌دهد.

A3: در دنیای واقعی F عمل می‌کند.

همانطور که از نتیجه‌گیری (E4) در مرحله توضیح بر می‌آید این فرایند نیز زمینه‌ای که شرایط ضرورت یا علیت را در دستگاه ذهن فراهم می‌آورد با زمینه‌ای که شرایط ضرورت در عینیت را ایجاد می‌کند یکی گرفته شده است. به‌علاوه، صرفاً از توالی یا همزمانی دو پدیده عینی نمی‌توان چنین استباط

1. Regularity
2. Causal Factors
3. Explanation
4. Prediction
5. Abduction

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-05]

نمود که این پدیده‌ها با یکدیگر رابطه‌ای علی دارند. با وجود این، حتی اگر شیوه استقراء بتواند چنین اشکالاتی را توضیح دهد هیچ دلیلی وجود ندارد که ثابت کند مفهوم R یا F دقیقاً معادل مصادیق خارجی آن است و چگونگی انطباق بین عین و ذهن همچنان بی‌پاسخ باقی می‌ماند.

٤-٥. تعیین اعتبار علمی نهادها مبتنی بر رهیافت سوم

رهیافت‌های اول و دوم هریک به نوعی تلاش دارند تا به تبیین مناسبات عین و ذهن بپردازند، این در حالی است که در رهیافت سوم نه تنها دوگانگی عین و ذهن نفی می‌شود، بلکه ابزاری نیز برای آزمون مدل‌های ذهنی وجود ندارد. ابزارها وجهی از همان انتزاعات ذهنی است که بین مردم به‌عنوان ابزار رواج یافته است. با این وصف چنین پرسشی منطقی به‌نظر می‌رسد که اساساً هدف اقتصاددانان از طراحی مدل‌ها یا نهادهای ذهنی چیست؟ چرا آنها تلاش می‌کنند به طرح منسجم و منطقی در دستگاه تحلیلی ذهنی خود برسند؟ اگر قرار باشد از ناحیه مدافعان این نظریه پاسخی داده شود باید گفت طرح این پرسش رسالت تاریخی برای دانشمندان علوم اجتماعی پیش‌فرض گرفته است، در حالی‌که ضرورت اثبات چنین رسالتی محل مناقشه است. هدف تئوری‌پرداز از قالب‌بندی یا طراحی نهادهای اجتماعی می‌تواند رهایی از آشفتگی‌ها و پیچیدگی‌هایی باشد که معلول بازتاب ذهنی پدیده‌های بیرونی (نومن) است که به‌صورت مبهمی آن را درک می‌کند. این پیچیدگی‌ها، احساسات متنوع و گسترده‌ای را در درون فرد به‌وجود می‌آورد (انطباع) و او برای رفع این تعارضات و رسیدن به یک وحدت انتزاعی دست به طراحی قالبی ذهنی می‌زند که با آن به پدیده‌های بیرونی بنگرد (فنومن)، بنابراین پدیده‌های بیرونی دقیقاً مطابق با شکل قالب‌های ذهنی او درک می‌شوند.

به‌عنوان مثال، یک اقتصاددان مفهوم و نهادی به نام بازار را خلق می‌کند تا از آشفتگی‌ها و نوسان‌های ناشی از تغییرات قیمت‌های نسبی و مقادیر موجودی‌ها و نرخ ارز و نرخ بهره و ترازنامه‌ها و صورتحساب‌ها که به‌صورت ناخوشایندی در ذهن او منعکس می‌شود رها شده و آنها را به قالب قاعده و قانون درآورد تا از این طریق به یک نوع انسجام و وحدت انتزاعی برسد. اکنون حتی اگر برای این نظریه‌پرداز رسالتی تاریخی نیز قائل باشیم، این رسالت از طریق ایجاد گفتمان و نه آزمون جامه عمل می‌پوشد. به این ترتیب، با استمرار و استعمال مکرر این مفهوم ذهنی و فراگیرشدن آن به‌تدریج مردم احساس می‌کنند واقعا چیزی در عالم خارج به‌عنوان نهاد بازار وجود دارد که در آن قیمت‌های نسبی با مقادیر مرتبط می‌شود و قواعد عرضه و تقاضا سهم‌بری‌ها را مشخص می‌کنند. اینگونه است که این مفهوم (فنومن) واقعیت مبهم و آشفته بیرونی را همرنگ خویش کرده و عینیت خارجی خود را به‌دست خود خلق می‌کند. این عینیت هیچ وجود مستقلی از ذهن ندارد و تنها تفاوتش با دیگر مفاهیم در این

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-05]

است که افراد آن را به‌عنوان یک پدیده بیرونی باور کرده‌اند. استمرار و کثرت استعمال این لفظ با دلالت‌هایش می‌تواند گفتمان شکل گرفته را تا سرحد یک پارادایم پیش برد و نهاد بازار را به نظام بازار آزاد تبدیل کند. اکنون تمام افراد مشمول این پارادایم با یک عینک واحد پدیده‌ها را تفسیر می‌کنند. به‌عنوان مثال، علیت هیوم که پیشتر به مجاورت و همزمانی تعبیر شده بود با این پارادایم همراه می‌شود: قیمت‌ها از آن رو نوسان دارد که بازار در تعادل نیست؛ و یا رفاه یا کارایی از آن رو در بازار وجود ندارد، زیرا دخالت‌های مکرر مانع از حصول تعادل شده است و غیره.

این ایدئالیسم کانتی تمام روابط بیرونی را تابع روابط انتزاعی درونی نموده و غایت علم را نیز تغییر می‌دهد. ذهن مفاهیم و روابط خودساخته‌اش را به مرور زمان عینی تلقی کرده و ره‌آورد خویش را همچون عینیت مستقل از خویش مورد مطالعه قرار می‌دهد. اکنون رسالت تاریخی، همسو کردن پدیده‌ها و عوامل خارجی با ایده ذهنی فرد و گفتمان‌سازی است.

۵. تعارض میان خصوصیات انتزاعی و واقعی نهادها و بروز بحران

در عمل آنچه رهیافت‌های موجود را در توضیح اعتبار و واقعیت نهادهای عینی ناکام می‌گذارد بروز بحران‌ها یا تعارضاتی است که از متن دوگانگی‌های قوانین عین و ذهن برخاسته است. دلیل بی‌اعتباری بسیاری از این مدل‌های انتزاعی را می‌توان در عمل سیاستمداران کشورهای پیشرفته دنیا مشاهده نمود. اغلب آنها در مواجهه با بحران‌های اقتصادی از راهکارهای مشابهی بهره می‌برند که در دهه‌ها و دوره‌های مختلف تکرار شده و کمترین ارتباط را با دستاوردهای مدل‌های به‌روز شده دارند. به‌عنوان مثال، معمولاً در مواجهه با رکود و بحران‌های کسری بودجه دست به دامن استقراض خارجی یا افزایش هزینه‌های دولتی یا اعمال ریاضت‌های اقتصادی می‌شوند. سیاست‌هایی که به هیچ‌وجه مستلزم ره‌آوردهای نوین مرزهای دانش که اغلب مروج آزادی‌های فردی و دخالت‌های حداقلی‌اند نیستند. گویی خود بحران‌ها قواعد انتزاعی اقتصاد را بی‌اعتبار ساخته و نتایجش را نادیده می‌گیرند. با وجود این، از اقتصاددانان انتظار می‌رود پیش از آنکه بحران‌ها قوانین انتزاعی را زیر سؤال ببرند در مورد حدود و درجه انتزاع تئوری‌هایشان تصمیم‌گیری کنند نه آنکه تئوری‌ها راه خود را مستقل از عینیت طی نمایند. برای تحلیل بیشتر این مهم یعنی تعارض میان خصوصیات انتزاعی و واقعی نهادها و نیز برای درک بهتر بحران‌های به‌وجود آمده که ناشی از این تعارض است به‌نظر می‌رسد بررسی مفاهیم پایه‌ای نهاد بازار، بررسی ویژگی‌های این نهاد و نیز بررسی مفاهیم در نهاد بازار امری ضروری باشد.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-05]

۵-۱. مفاهیم پایه‌ای نهاد بازار

اکنون به‌عنوان نمونه می‌توان تعارضات عین و ذهن در نهاد بازار را در ارتباط با برخی مفاهیم اساسی برسازنده این نهاد در نظام اقتصاد آزاد یعنی امر طبیعی، تعادل و نظم، آزادی فردگرایانه و رفاه عمومی بررسی نمود.

آزادی انتخاب، آنگونه که در فردیت عوامل برسازنده بازار وجود دارد به انضمام این فرض که انتخاب لزوماً عقلایی خواهد بود آزادی و عقلانیت را بهم پیوند زده و نتیجه آن را در انتخاب بهینه به نمایش می‌گذارد. این عقلانیت تفسیری است اقتصادی از آنچه وبر (۱۳۷۴) عقلانیت ابزاری می‌نامد. وبر معتقدست شرط لازم برای یک چنین انتخابی، وجود عنصر محاسبه‌گرانه یا به‌طور کلی شرایط محاسبه‌پذیری مؤلفه‌های اقتصادی است. محاسبه‌پذیری تمام مفاهیم و نهادهای اقتصادی را بر شرایطی که متناسب با ماهیت ابزارست تقلیل می‌دهد، به این معنا که اگر عناصر تجربی اقتصاد مانند سود و هزینه و رفاه نتواند خود را بر نیازهای ابزار محاسبه منطبق کنند نمی‌توانند در جریان انتخاب عقلایی یا محاسبه عقلایی قرار گیرند. از آنجا که ابزارها ماهیتی ریاضی و فرمول‌بندی‌شده دارند این قواعد ریاضی است که هم برای محاسبه عوامل و هم جهت پیشبینی فضای انتزاعی بازار را تعیین می‌کند. عوامل مصرف سعی می‌کنند نرخ نهایی جانشینی را که از نسبت آخرین واحد مطلوبیت مصرف کالا به‌دست می‌آید با نرخ‌های مبادله بازاری آن کالا برابر کنند. تولیدکنندگان نیز برای حداکثرسازی سود، بهره‌وری نهایی‌شان را با هزینه‌های عوامل تولید برابر کرده و این انتخاب بهینه را تحقق می‌بخشند. اکنون اگر عوامل اقتصادی بازار (مصرف و تولید) مطابق قواعد ریاضی که از دل این انتخاب‌های بهینه در می‌آیند رفتار نکنند عقلایی عمل نکرده‌اند و این امر رفاه و کارایی عمومی آنها را که نتیجه این روابط و فروض انتزاعی است به مخاطره می‌افکند. در اینجا همانطور که مشهودست یک زنجیره منطقی وجود دارد که از عقلانیت آغاز شده و به رفاه و کارایی انتزاعی می‌رسد، اما آیا این زنجیره با آزادی و فردیت رفتارهای عوامل در تعارض نیست؟ به‌نظر می‌رسد آنها مجبورند مطابق با این قوانین عمل کنند تا عقلانیتشان زیر سؤال نرود. به تعبیر مینی (۱۳۷۵) ریاضیات که محصول تام ذهنی است که به کلی از محدودیت‌های محیط آزادست، جبری‌ترین ابزار استدلال نیز هست.

انتزاعی که قرار بود شکل عقلانیت انتخاب‌ها را به‌صورت محاسبه‌پذیر به تصویر کشد در برابر آزادی و انتخاب داوطلبانه قرار می‌گیرد، البته ممکن است اقتصاددانان مدعی آن باشند که عوامل اقتصاد ضرورتاً عقلایی رفتار می‌کنند و این فرضی است که نه تنها در تعاملات انتزاعی بازار، بلکه در رفتارهای عینی بیرونی نیز وجود دارد. چنین ادعایی این پرسش تازه را مطرح می‌سازد که اگر این فروض ضرورتاً در واقعیت رخ خواهد داد دیگر چه دلیلی برای طراحی تئوری و ایده انتخاب عقلایی (بهینه) باقی می‌ماند؟ به عبارت دیگر، اگر تمام افراد در مقام تحقق رفتارهایشان ضرورتاً عقلایی

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-05]

است، در نتیجه ضرورتاً بازارها نیز کارا خواهند بود، دیگر چه دلیل برای طراحی قواعدی انتزاعی وجود خواهد داشت که مردم می‌بایست آن را فراگرفته و به آن عمل نمایند؟

نظریه بازار اگر مانند نظریه‌های فیزیک و شیمی بود مفاهیمی از قبیل ضرورت‌ها، فوریت‌ها، تشویق‌ها، آموختن‌ها و سیاست‌ها نمی‌بایست معنا داشته باشد. ملکول اکسیژن نیازی ندارد که برای ترکیب با هیدروژن تعقیب و تشویق شود و این راهی است که جبرا طی می‌شود و اگر نظریه بازار در رابطه با راهی بود که ما ضرورتاً و جبراً می‌پیماییم، در آن صورت به هیچ وجه لازم نبود که تعلیم ببینیم و ترغیب شویم. نظریه بازار بایدها را تحت پوشش و سایه اصطلاح معروف خودش یعنی انسان اقتصادی عاقل پنهان می کند (دایک، ۱۹۸۱).

اگر تصویر فوق را کنار استعاره دست نامرئی اسمیت ملاحظه نماییم موضوع مورد بحث با وضوح بیشتری درک می‌شود. رفاه عمومی که نتیجه‌ای است از ترکیب دو آموزه اساسی کلاسیک یعنی آزادی فردی و عقلانیت در انتخاب که خود مندرج در فردیت عوامل است نتیجه قهری تعاملات بازار رقابت کامل محسوب می‌شود، اما این زنجیره علی نزد اسمیت در شرایط عینی یک جامعه اقتصادی قابل ارزش گذاری است نه در شرایط انتزاعی نئوکلاسیک. به‌عنوان مثال، اسمیت منافع تجار (بازرگانان) و برخی صاحبان تولیدات صنعتی را در مغایرت با منافع دیگر طبقات اجتماعی دانسته و دولت را موظف می‌داند که تمایلات آنها را محدود نماید یا ریکاردو منافع طبقه زمینداران را با سایر طبقات (کارگران و صاحبان سرمایه) در تعارض می‌داند، در حالی که چنین تمایزی در طبقات و عوامل اقتصادی نظریه انتزاعی بازار نئوکلاسیک وجود ندارد. منافع چیزی است که دقیقاً با شرایط محاسبه‌پذیر گره خورده، به طوری که تفسیر عوامل از اینکه چه چیزهایی جزء منافع آنهاست تابع ماهیت ابزار و نیز فروضی است که به‌کار رفته است. اگر زمینه‌های انتزاعی به زمینه‌های سیاسی و اجتماعی تغییر یابد ممکن است تغییراتی نیز در ماهیت این فروض و ابزارها به‌وجود آید، بنابراین دلایلی که اقتصاددانان کلاسیک در توجیه "بگذار بشود" می‌آورند اگرچه خود جای مناقشات فراوان دارد، اما به هرحال ناظر به یک تحلیلی سیاسی و اجتماعی است نه قواعد حساب دیفرانسیل و انتگرال.

۵-۲. ویژگی‌های نهاد بازار(تعادل و قیمت)

سیاست‌های دست نامرئی برای توجیه خود به شرایط تعادل نیز توجه دارند. تعادل بازار حکم هدف و غایت مبادلات را داشته، از این رو برایند نیروهای متعارض جامعه در نقطه تعادل، تکلیف تخصیص و توزیع اقتصادی را مشخص می کند. اینکه هر کس چه سهمی از ثروت یا رفاه عمومی را دارد با توجه به این نقطه تعادل تعیین می‌شود، در واقع تعادل بازار برسازنده قیمتی است که معیار و شاخص اندازه گیری مؤلفه‌های اقتصادی قرار می گیرد. بنابراین قیمت یا تعادل نتیجه شرایط، فروض و مقدماتی است که حرکت عرضه و تقاضا را توضیح می‌دهد. مقدمات و فروضی که عرضه و تقاضای نئوکلاسیک را می‌سازد همچون تحدب منحنی‌های ترجیحات و هم‌مقداری، حذف گروه‌ها و طبقات معارض، حذف هزینه‌های مبادلاتی و اطلاعاتی، بی‌هزینه بودن ورود و خروج بنگاه‌ها و عوامل اقتصادی برسازنده تعادل یا قیمتی است که بعضاً در تعارض با چیزی است که در واقعیت وجود دارد.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-05]

یک نمونه از تعارضات ناشی از این دوگانگی را می‌توان در اختلاف سیستم تعیین قیمت (کالاها یا عوامل) کینز و والراس مشاهده نمود. سیستم معادلات همزمان والراس قیمت‌های نسبی را پیشنهاد می‌دهد که می‌تواند با آنچه از تعاملات واقعی عرضه و تقاضا ناشی شده است متفاوت باشد. این تفاوت از طریق انتشار اطلاعات نادرست منجر به تخصیص‌های نابهینه شده و تناسبات اجتماعی را بر هم می‌زند. ایراد اصلی کینز به عرضه و تقاضای والراسی از آنجا ناشی می‌شد که وی وضعیت کشورش را در یک بحران عدم مداخله که ره‌آورد اقتصاددانان قبلی به‌ویژه اسمیت و والراس بود می‌دید. دولت می‌بایست دخالت کند تا این چنین از طریق تقاضای کل بتواند بازی را به‌دست گیرد و بازار سرمایه و کار را به حرکت اندازد. این کار دولت است و نه نرخ بهره که منحصراً در بازار پول تعیین می‌شود یا حراج‌گری والراس که در دنیای ذهنی خودش صدق می‌کرد. ظاهراً چنین نتیجه‌گیری‌هایی عرضه و تقاضای ذهنی را مجدد به‌صورت سیاسی‌اش واقعی‌تر می‌دید.

از سوی دیگر، در سیستم معادلات چند مجهولی تعیین قیمت والراسی زمان به‌صورت مشهودی غیرواقعی است و این امر تعیین قیمت در این مدل‌ها را نسبت به تعیین آن در شرایط واقعی جلوتر می‌اندازد. به‌عبارت دیگر، شاید بتوان گفت زمان در این مدل‌ها حذف شده یا خاصیت واقعی‌اش را از دست می‌دهد. این واکنش غیرزمانمند در مدل‌های انتزاعی نسبت به تعدیل انتظارات عوامل نیروی کار نیز مشهودست. انتقاد کینز بر عرضه کل کلاسیک مثالی از این موضوع به‌شمار می‌رود. این در حالی است که زمان در بازارهای مالی عاملی است برای محاسبه هرچه دقیق‌تر سودها و قیمت‌ها که عموماً برای پرداخت (بازپرداخت) وام (بدهی) به کار می‌رود. به این معنا زمان که در مقایسه با بازار از قابلیت انتزاع بالاتری برخوردارست در چارچوب معاملات بازار قرار گرفته و به‌عنوان عامل سودزا حتی در تأمین مالی بنگاه‌ها و شرکت‌های خصوصی نیز نقش ایفا می‌کند. این امر معمولاً از طریق فاصله قیمتی که بین خرید یا فروش نقدی و مدت‌دار ایجاد می‌شود انجام می‌گیرد، اما زمانی که در واقعیت می‌گذرد ترکیب جدیدی از قیمت‌ها و سودها را تولید می‌کند که لزوماً با آنچه در بازار انتزاعی می‌گذرد یکسان نیست. این اختلاف منشأ بروز بحران است.

در جمع‌بندی دلایل اصلی بروز بحران مالی ۲۰۰۸ که توسط رئیس صندوق بین‌المللی پول در ۱۳ اکتبر اعلام شد یکی از موارد اعلام‌شده شکست در سازوکار نظم بازار است. چنین جمع‌بندی از سوی صندوق دلالت بر این دارد که ظهور بحران‌های اعتباری و مالی ریشه در ذات نظام بازار آزاد دارد (درخشان، ۱۳۸۷). این ناپایداری ذاتی به‌طور قطع به عدم تطابق مدل‌های ذهنی با پدیده‌ای واقعی به‌ویژه از حیث زمان مربوط می‌شود، در غیر این صورت اگر منظور از نظم سازوکار بازار صرفاً مجموعه‌ای از مبادلات خارجی افراد یا مؤسسات باشد چنین افعالی فی حدنفسه قابل اتصاف به نظم یا بی‌نظمی نیست.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-05]

به‌عبارت دیگر، برای این مجموعه از افعال در ذهن نظامی انتزاعی طراحی می‌شود که این نظام با توجه به قوانین منحنی‌های عرضه و تقاضا و تعادل آنها می‌تواند پذیرای صفت نظم باشد.[۱] فروض و نتایج انتزاعی مختلفی که با نوع سازوکارهای ذهنی بازار در ارتباطند به تقویت شرایط بحران کمک می‌کنند. به‌عبارت دیگر، از سازوکار بازارهای انتزاعی نتایجی گرفته می‌شود که اگرچه در همان زمینه‌ای که تئوری شکل گرفته است صادق است، اما لزوماً بر شرایط بیرونی صدق نمی‌کند.[۲]

---

۱. در سال‌های اخیر نقدهای بسیاری از سوی اقتصاددانان برجسته دانشگاه‌های معتبر دنیا بر بازار آزاد وارد شده است که البته به نقد چارچوب‌های آن یعنی نظام سرمایه‌داری منجر نشده است. به‌عنوان مثال، استیگلیتز در مقدمه مجموعه آثار خود علیرغم نقد بازار آزاد همچنان از سرمایه‌داری دفاع می‌کند. ریچارد پاسنر نیز پس از آنکه در مقدمه کتاب بحران دموکراسی سرمایه داری وفاداری خود را به نظام سرمایه‌داری اعلام نموده و عنوان می‌کند که منظورش از نگارش کتاب شکستی برای سرمایه‌داری، نفی سرمایه‌داری نبوده بلکه نقد بازار آزاد بوده است، می‌گوید: ناپایداری ذاتی نظام سرمایه‌داری یک حقیقت است نه یک بحران. این حرف شبیه نتیجه‌ای است که از انجمن اقتصاددانان آمریکا بیرون آمد. کمی پس از بحران مالی ۲۰۰۸ انجمن اقتصاددانان آمریکا طی نشست‌هایی برای خروج از بحران‌های ناشی از نقایص خودتنظیمی بازارها و فروض حاکم برآن تئوری بازارهای انطباقی را که بر اساس علم زیست‌شناسی به‌ویژه فرضیه داروین است مطرح ساخته‌اند. اقتصاد به‌عنوان یک اکوسیستم درنظر گرفته شده و اجزای آن در یک رقابت داروینی برای کسب منابع طبیعی (سود) منازعه می‌کنند. این نزاع‌ها (که بحران‌ها نیز معلول آن است) به تکامل اکوسیستم یا همان اقتصاد می‌انجامد. چنین مسئله‌ای خلاف تصور، تغییر هویت علم اقتصاد محسوب نمی‌شود. قانون پیش از این حاکم بر بازار نیز همین تنازع قدرت بود. اکنون اعتراف به چنین قانونی آنهم در قالبی کاملاً علمی به وضوح تلاش سرمایه‌داری را برای درونی کردن بحران‌هایش نشان می‌دهد. بحران‌ها اکنون در شکلی کاملاً طبیعی به تکامل بیولوژیکی علم اقتصاد می‌انجامد و جنبه منفی ندارد! چنین تلاش‌هایی عمدتاً از سوی اقتصاددانان لیبرال و معمولاً پس از هر بحرانی سابقه دارد. در دهه ۸۰ نیز تئوریسین‌های نظریه ادوار تجاری حقیقی همچون پلاسر و پرسکات و کیدلند در کارهایشان نشان دادند که نوسان‌های ناشی از شوک‌های اقتصادی که به‌نوعی انحراف از روند رشد مرسوم می‌انجامد نه خلاف قاعده است نه انحراف است و نه به کاهش رفاه می‌انجامد؛ بلکه جزئی از روند رشد محسوب می‌شود.

۲. گزارشی که ریچارد پاسنر (۲۰۱۰) در کتاب "بحران دموکراسی سرمایه‌دارانه" ارائه نموده است متضمن نکات قابل توجهی در رابطه با این مطلب است. در نوامبر ۲۰۰۸ کمی پس از ورشکستگی بانکی الیزابت دوم ملکه بریتانیا بازدیدی از مدرسه اقتصادی لندن (LSE) به‌عمل آورد و در دانشکده سؤالی را مطرح نمود که چرا هیچ کس (پیش از سپتامبر ۲۰۰۸) صدای پای آمدن بحران اعتباری را نشنید؟ در ۲۷ ژوئن ۲۰۰۹ یعنی هفت ماه پس از بازدید ملکه آکادمی انگلیس جلسه‌ای برای پاسخ به این پرسش تشکیل داد. پاسخی که توسط دو استاد اقتصاد LSE یعنی تیم بسلی و پیتر هنسی تهیه شده بود در ۲۲ ژولای به ملکه تسلیم شد. این نامه جواب را در ناتوانی تصور جمعی بسیاری از افراد باهوش در برآورد ریسک سیستم به‌عنوان یک کل دیده بود. به‌عبارت دیگر، اینکه هر کس قابل سرزنش است به معنای آنست که هیچ کس قابل سرزنش نیست. هر فرد بر این باور بود که وظیفه‌اش را با موفقیت و بر اساس شایستگی‌اش انجام می‌دهد، اما هیچ کس متوجه نشد که فعالیت‌های انفرادی بسیاری از مردم باهوش توانایی تمام سیستم مالی جهانی را در پرداخت دیون به مخاطره می‌افکند. در ۱۰ آگوست نامه دیگری به ملکه نوشته شد تا سؤال وی را پاسخ بهتری دهد. این نامه این بار توسط ۱۰ تن از اقتصاددانان انگلیسی و اتریشی امضا شده بود. در این نامه آمده بود که در سال‌های اخیر اقتصاد به شاخه‌ای از ریاضیات کاربردی تبدیل شده و از نهادها و حوادث دنیای واقعی جدا شده است.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-05]

در حوزه اقتصاد مالی علاوه بر روش انتزاعی نهاد بازار در تحلیل پدیده‌های عینی، روش خلق اعتبار (بدون پشتوانه واقعی) نیز منشأ بحران است. الگوهای نقادانه به خلق پول اعتباری توسط نهادهای مالی در میانه قرن ۲۰ یکی از واکنش‌های جدی به این مخاطره محسوب می‌شود. این الگو شامل ایده شکل‌گیری پول پرقدرت و جلوگیری از روش خلق اعتبار از سوی بانک‌های خصوصی برای جلوگیری از گسترش لجام گسیخته شبکه بانکی و کاهش نوسان‌های اقتصادی است. در این راستا، ایده ذخیره ۱۰۰ درصدی پول با دیدگاه اندیشمندانی چون فیشر[1] (۱۹۳۵)، هنری سیمونز[2] (۱۹۴۸)، موریس آله[3] (۱۹۴۷) در هم آمیخته است. پذیرش حذف خلق اعتبار بانکی، کنترل عرضه پول و توجه به ثبات و پایداری سیستم مالی از جمله اموری است که در این رویکرد به آن توجه شده است. هنری سیمونز به‌عنوان دیگر اصلاح‌طلب نهاد بانکداری که سهم بالایی در نشر الگوی ذخیره ۱۰۰ درصدی پول دارد معتقد است روش قرض‌دهی و ایجاد تعهدات در دوره‌های رونق بالای اقتصادی عاملی برای کوشش ناامیدانه در دوره رکود برای تبدیل اعتبار بانکی به پول نقد است. این انباشت اعتبار در اقتصاد که بیشتر پول‌های در جریان آن به‌وسیله بانک‌های خصوصی به‌وجود می‌آید کارکرد نظام اقتصادی را با مشکل رو به رو می‌کند. سرعت گردش سریع این پول اعتباری و قرض‌دهی گسترده در یک دوره کوتاه‌مدت به‌منظور تأمین مالی با تعهد بازپرداخت بلندمدت کلید ناپایداری اقتصادی است و دستاورد این ناپایداری کاهش اعتماد عمومی و تمایل به نقدینه‌خواهی است (دلالی‌اصفهانی و همکاران، ۱۳۹۰).

فروض انتزاعی بازار گرچه شرایط محاسبه اقتصادی را برای اقتصاددانان سهل‌تر می‌سازد، اما آن را از واقعیت‌های موجود دور کرده و بین تصمیمات و قواعد این دو حوزه اختلافاتی ایجاد می‌کند که منشأ بحران است.[4] البته ممکن است مدافعان رهیافت سوم دلیل ناکامی‌ها را در فقدان زمینه‌ها یا شرایط ایجاد تفاهم میان نخبگان و توده مردم همچون زمینه‌های زبانشناختی، روانشناختی یا سیاسی دانست که مانع حاکمیت گفتمان یا پارادایم طراحی‌شده می‌شود. این دفاعیه با این توضیحات تکمیل می‌شود که

1. Fisher
2. Simons
3. Allais, Maurice

۴. تلاطم و آشفتگی‌های بازارهای سکه و طلا و ارز در سال‌های اخیر این واقعیت بسیار مهم را به اثبات رساند که سازمان‌های مؤثر کشور در مواجهه با بروز خصوصیات جمعی عوامل بازار عاجزند. واقعیت آنست که عامل اصلی این نوسان‌ها و آشفتگی‌ها وحشتی است که با خصوصیت حرص و طمع درآمیخته و بازارهای مالی را فراگرفته و به قواعد و روابط فرمول‌بندی شده و از پیش تعریف‌شده اقتصاد تن نمی‌دهد. این چنین است وضعیت نسلی که تحت تعلیم سیاست‌ها و توصیه‌های لیبرالیستی اقتصاد سرمایه‌داری بار آمده و از این طریق خصوصیات آن نظیر حرص و ولع را آموخته است و با این حال دیگر زیر بار دستورات محدودکننده مربی خویش نمی‌رود و آن را نفی می‌کند.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-05]

اساساً بین نخبگان اجتماعی که طراح نهادها هستند و آنها که مسئول ترویج یا تبلیغ این تئوری‌ها هستند اختلافاتی وجود دارد. اختلاف دقیقاً از تفاوت میان درجه نخبگی و استعداد در ادراک پدیده‌ها ناشی می‌شود که قهراً تفاوت طبیعی و جبری است. بر این اساس، ممکن است ایده‌ای انتزاعی در مسیری که تا تبدیل شدن به یک عینیت اجتماعی طی می‌کند دچار ریزش‌ها یا بدفهمی‌هایی شود که ماهیت اولیه آن را تغییر دهد. به‌عنوان مثال، عده‌ای بر این عقیده‌اند که آنچه تحت عنوان انقلاب‌های مارکسیستی در شوروی سابق به‌وقوع پیوست با آنچه مارکس معتقد بود فاصله مشهودی داشت. این نقل قول نیز از خود مارکس مشهورست که گفته بود: من خود یک مارکسیست نیستم.[1] بر اساس این رویکرد، شکست عملی یک ایده به‌معنای بی‌اعتبار شدن آن نخواهد بود، بلکه نشان‌دهنده ناتوانی نخبگان در جاانداختن آن ایده است.

اما طرفداران رهیافت سوم نیز نمی‌توانند از انتقادات وارده برکنار بمانند. اگر هیچ واقعیت مستقلی برای نهادی مانند بازار در نظر نگیریم و آن را یکسره تابع ایده انتزاعی بدانیم بحران‌های اجتماعی ناظر به این نهادها را چگونه توضیح دهیم؟ حتی اگر این بحران‌ها ناشی از فاصله‌ای باشد که بین نومن و فنومن افتاده است باز هم به مدلی نیاز داریم که بتواند این چالش‌ها را محاسبه کند، فاصله‌ها را بسنجد و برای آنها راهکاری ارائه دهد تا از این طریق راه را برای حاکمیت گفتمان ذهنی باز نماید. چنین چیزی مستلزم آن است که نومن در قالبی محاسبه‌پذیر قرار گیرد و این خود مستلزم شناخت دقیق آن است تا آنجا که به تفکرات کانت مربوط می‌شود چنین چیزی امکان‌پذیر نیست. نومن موضوع شناخت ذهن واقع نمی‌شود.

۵-۳. انحلال مؤلفه‌ها و نهادهای دیگر در نهاد بازار

حاکمیت نهاد انتزاعی بازار، یا بعد انتزاعی آن، مولفه ها و سایرنهادها را در راستای محاسبه پذیر کردن آنها، در قالب چارچوبهای انتزاعی درآورده و خصوصیات واقعی و اجتماعی آنها را سلب می کند. در اینصورت مولفه مورد نظر راحت تر می تواند در قواعد بازار تعریف شده و به انسجام مدل یا نهاد، کمک می کند. قرار گرفتن زمان در چارچوب بازار و انتزاعی شدنش، یک نمونه از این جریان است که به آن اشاره شد. مثال دیگر، عنصر کالاست. اشیائی که خصوصیات و کیفیات واقعی دارند، در چارچوب گفتمان، یا پارادایم بازار، وجوه اجتماعی شان را از دست داده و به "کالا" تبدیل می شوند.

---

۱. البته تفکرات مارکس دقیقاً نقطه مقابل ایدئالیسم کانتی (یا هگلی) قرار دارد. وی ایده‌ها و طرح‌های ذهنی را تابع پدیده‌های واقعی (مادی) دانسته، از این رو جای سوژه و ابژه را تغییر می‌دهد. این عقیده را می‌توان به‌عنوان رهیافت چهارم درنظر گرفت، اما از آنجا که چنین گرایشی در متن اقتصاد متعارف حضور نداشته و در حاشیه است به آن نپرداختیم.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-05]

کالا در پارادایم بازار آزاد هر چیزی است که بتواند موضوع سود یا هر نوع خرید و فروش واقع شود. بر این اساس، دیگر هیچ ضرورتی ندارد که ابعاد واقعی یک شئ در تعریف کالا دخالت داده شده یا معتبر باشد.[۱] قدرت انتزاعی بازار یا قدرت ذهن مجدد حدود اشیا را تعریف کرده و حتی شرط زمان را از هویت اشیا حذف می‌کند. هر چیز که موضوع سود واقع شود کالاست.[۲] به‌عنوان مثال، نیروی کار و محیط‌زیست به یک کالا تبدیل می‌شوند و از این طریق در جریان سوددهی واقع می‌شوند. بحران از همین ناحیه پدید می‌آید. بحران نیروی کار و بحران محیط‌زیست معلول احکامی است که از بازارهای ذهنی به‌دست آمده و بر واقعیات خارجی بار می‌شود. پولانی در مورد بحران‌های جوامعی که بازار بر آنها حکومت می‌کند می‌نویسد:

اگر اجازه دهیم سازوکار بازار تنها گرداننده سرنوشت انسان‌ها و محیط طبیعی‌شان و حتی گرداننده واقعی اندازه و مقدار قدرت خریدشان باشد موجبات نابودی جامعه را فراهم خواهیم کرد، زیرا به قول معروف کالای نیروی کار را بدون تأثیرگذاری بر انسان دیگری که اتفاقاً حامل آن کالای ویژه است نمی‌توان دور انداخت، بدون تبعیض مورد استفاده قرار داد یا حتی بدون استفاده رها کرد(پولانی، ۱۹۵۷).

نهاد دیگری که در مواجهه با بازار حذف یا نهادزدایی شد طبقات اجتماعی است. در اواخر قرن ۱۹ به‌واسطه رشد تبعات انقلاب صنعتی طبقه تولیدکننده به قدری اهمیت می‌یابد که به‌تدریج طبقات دیگر را تحت تأثیر قرار داده و از دور خارج می‌کند؛ هر چند این طبقات همچنان در قالب انواع صنف‌ها و اتحادیه‌ها به حیات سیاسی و اقتصادی خود ادامه می‌دهند. با آغاز فرایند ریاضیاتی کردن اقتصاد (به طلایه‌داری کورنو در ۱۸۳۸) و به اوج رسیدن آن در زمان انقلاب مارژینالیستی نئوکلاسیک‌ها، طبقات، قدرت و ممیزه سیاسی خود را (در تئوری‌ها) از دست می‌دهند و رفتار آنها در فرمول‌ها و معادلات انتزاعی ریاضیات نهادزدایی می‌شود و نتیجه برآمدن دو طبقه تولیدکننده و مصرف‌کننده است که کمترین شباهت را به دسته‌بندی‌های قبل دارند. این نهادزدایی اولاً در ملاک و مناط تقسیم‌بندی و ثانیاً در رفتار عوامل اقتصادی مشاهده می‌شود. به‌عنوان مثال، زمین که یکی از مهم‌ترین عناصر تقسیم‌بندی

---

۱. انتزاعی بودن کالا به‌طور خاص در اندیشه مارکس قابل پیگیری است. وی حقیقت کالاها را به کار مجرد اجتماعی که توسط کارگران تولید شده است تعریف می‌کند، اما جالب اینجاست که چنین انتزاعی به حذف نهادها و روابط اجتماعی تعریف شده در کالا نمی‌انجامد، بلکه کالا بازتابی است از روابط اجتماعی که البته این خصوصیت پس‌پرده نگارین مبادلات بازاری مخفی می‌ماند. به هرحال تفاوت عمده‌ای در دستگاه تحلیلی مارکس با سایرین وجود دارد که نوع انتزاع را در آثار او متفاوت می‌کند و پرداختن به آن از موضوع بحث کنونی ما خارج است.

۲. در بازارهای مالی به‌ویژه قراردادهای short sell شرط نقد بودن در تعریف کالا وجود ندارد. در این نوع مبادلات کالا به کالا هنگام قرارداد تنها صورتی ذهنی از کالاها مورد مبادله قرار می‌گیرد.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-05]

طبقاتی محسوب می‌شد به کلی حذف می‌شود. دین، ایدئولوژی و ارزش حذف می‌شود و به جای آنها نهاد بازار مقسم طبقات اجتماعی واقع می‌شود. بنابراین، انسان‌ها بر اساس حیثیت مصرف/ تولید طبقه‌بندی می‌شوند. از سوی دیگر، این دو طبقه تولیدکننده و مصرف‌کننده نیز آنقدر منفعلند که به‌راحتی در یک محیط مجازی به تبعیت نمودارهای و فرمول‌های خطی و ساده اقتصاددانان تن می‌دهند و در بازی بازار رقابتی از تأثیرگذاری بر قیمت‌ها و حتی ترجیحات و اطلاعات خود نیز عاجزند. ناگهان تمام تنازعات میان تجار، تولیدکنندگان، سرمایه‌داران، کارگران، زمینداران و کشاورزان فروکش می‌کند و از این میان دو طبقه رام‌شده تولیدکننده و مصرف‌کننده سربر می‌آورد.

طبقه‌بندی جدید در عین حال که نوع و نحوه توزیع درآمد و سهم‌بری‌ها را تغییر می‌دهد مشمول همپوشانی‌های مصداقی نیز می‌شود. به‌عنوان مثال، طبقه کارگر از طرفی می‌تواند به‌عنوان یک مصرف‌کننده در نظر گرفته شود و در همان حال یکی از منابع تولید کارفرما نیز محسوب می‌شود. ممکن است در این میان حداکثرسازی مطلوبیت او در تعارض با حداکثرسازی سود کارفرما که مشمول هزینه نیروی کار می‌شود قرار گیرد. به‌علاوه، این طبقه‌بندی جدید ظاهری خنثی دارد و حساسیتی را که نوع طبقه‌بندی‌های قدیمی به لحاظ ارزشی و هنجاری برمی‌انگیخت ایجاد نمی‌کند. قشر مرفه و فقیران، کارگران و کارفرمایان، صنعتگران و کشاورزان مشمول عنوان کلی مصرف‌کننده قرار می‌گیرند، در حالی‌که به اعتبارات مختلف و از جمله قدرت خرید با یکدیگر متفاوتند. در این حال، مثلاً مازاد رفاه مصرف‌کننده بر اساس کل مصرف‌کنندگان محاسبه می‌شود، حال آنکه در واقعیت امر منافعش متوجه عده‌ای قلیل و مرفه است، بنابراین نتیجه‌گیری‌ها و تئوری‌پردازی‌ها مبتنی بر یک کل استباط می‌شود، در حالی‌که منافع آن متوجه برخی اجزا است. البته چنین انتقادهایی از سوی برخی اقتصاددانان نیز وارد شده است.

به‌عنوان مثال، هابس با نظر کول در مورد تمیز میان مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان به‌عنوان دو گروه مشخص مخالف بود. وی می‌گوید اصناف می‌توانند نماینده افراد از هر دو لحاظ باشند و این دو جنبه را نمی‌توان از یکدیگر جدا نمود (وینسنت، ۱۳۸۵).

٦. نتیجه‌گیری

ذهن انسان برای استخراج مفاهیم کلی از مصادیق خارجی و نیز ایجاد تناسبات و روابط علی و معلولی میان آنها ناگزیر از تجرید و انتزاع با تکیه بر عینیات است. به‌نظر نمی‌رسد ضرورت چنین فعالیتی از سوی ذهن مورد تردید واقع شده باشد. در مقابل، محل اصلی اختلاف در درجه اول میزان واقع‌نمایی این مفاهیم ذهنی و در درجه بعد امکان یا ضروررت دستیابی به پدیده‌های خارجی می‌باشد. مناقشات و منازعات فراوانی بر سر این موضوع در حوزه فلسفه اقتصاد وجود دارد که مجال طرح آن در این

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-05]

نوشتار نیست، اما آنچه تاکنون در خصوص نهادهای انتزاعی علم اقتصاد گفته شد ریشه در این مناقشات فلسفی دارد و نتایج و دستاوردهای این حوزه بر ماهیت آنها مؤثر است. فراگیر شدن روش‌های کمی در علم اقتصاد به‌ویژه روش‌های اقتصادسنجی و مدل‌های برآورد سود و هزینه و نیز کاربرد بی‌محابای ریاضیات در علم اقتصاد حتی ابزارگرایان را نیز با این پرسش اساسی مواجه ساخته است که با وجود دقت ابزارهای مورد استفاده منشأ بحران‌های ناشی از عدم انطباق مدل‌های ذهنی با واقعیات خارجی در کجاست؟ آیا ابزارگرایان در درک واقعیت خارجی و روابط بیش از حد پیچیده آن ناتوان مانده‌اند یا اینکه رویکرد ابزارگرایانه به پدیده‌های اقتصادی رویکردی نادرست است؟

به‌نظر می‌رسد هدف و روش ابزارگرایی در انتزاع مفاهیم اقتصادی دقیقاً از درون خود این ابزارها برآمده است، به طوری‌که امروزه برای حل مجهولاتی که از معادلات ریاضیات به‌وجود آمده‌اند همچنان به معادلات و روابط کمی دیگری رجوع می‌شود و هدف اقتصاددانان در درجه اول حل مسائل ریاضی و سرهم کردن قواعد آن است و در درجه بعد داده‌های اقتصادی را به‌عنوان مطالعه موردی یا مثالی برای سیستم‌های ریاضی‌شان مورد ملاحظه قرار می‌دهند. این رویه پرسش مهم دیگری را مطرح می‌کند مبنی بر اینکه ابزارهای ریاضی، که ظاهراً نه یک ابزار بلکه یک موضوع به‌حساب می‌آیند تا کجا حق دارند مفاهیم و نهادهای اقتصادی را انتزاعی نموده و آنها را بدون درنظرگرفتن آثار خارجی مطالعه کنند؟

آنچه عملاً طرح بحث واقع‌گرایی علم اقتصاد را ضروری ساخته است بروز بحران‌هایی است که از متن واقعیت خارج از ذهن برخاسته و قوانین مدل‌ها و نهادهای ذهنی را نقض می‌کند. ناتوانی مدل‌های اقتصاد متعارف به‌ویژه در مدیریت و پیش‌بینی وقایع خارجی دلایل متعددی دارد و از جمله مهم‌ترین آنها ناتوانی این مدل‌ها در به تصویر کشیدن دنیای واقعی انسان‌هایی است که به اقتضای حالات گوناگونشان تصمیمات متفاوت و گاه متعارضی می گیرند. تصمیماتی که در چارچوب فرمول‌بندی‌شده اقتصاددانان نمی‌گنجد و تئوری آنها را بی‌اعتبار می‌سازد. روی دیگر این حرف آن است که قواعد اعتباری رفتار انسان‌ها که وابسته به تحولات دورنی و محیطی آنهاست لزوماً از قواعد اقتصادسنجی و ریاضی و داده‌های آماری تبعیت نکرده و مبانی و مقدمات و غایات خویش را می‌طلبد.

از سوی دیگر، نیاز به پیش‌بینی و برنامه‌ریزی برای حرکت‌ها و تصمیم‌گیری‌های آینده و کنترل فرایندهای اجتماعی و اقتصادی ضرورت به‌کار بستن روش انتزاع و تجرید را اثبات می‌کند. با وجود این ، برای آنکه به این نیاز طبیعی یعنی انتزاع و تجرید پاسخی در خور دهیم لازم نیست قالب‌های مفهومی ذهن را به کلی از واقعیات خارجی مستقل بدانیم یا آنها را مانند کانت و پیروانش مقدم بر واقعیت تلقی نماییم یا آنکه مانند ابزارگرایان تمام هویت علم را در تدوین ابزارهای مناسب برای تغییر خلاصه نموده

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-05]

و از این طریق از تحولات اجتماعی و سیاسی که تئوری یا نهاد برای مدیریت آن شکل گرفتـه بـود دور بیفتیم. از سوی دیگر، لازم نیست برای حفظ پیوستگی میـان تئـوری و مـسائل واقعـی اجتمـاع بـه منطـق مادی متوسل شده و عالم ذهن را یکسره تابعی از جریانات مادی واقع خارجی درنظر بگیریم، بلکـه لازم است "با تفکیک ادراکات حقیقی از اعتباری مفاهیم اعتبـاری را ابتـدا بـا نـسبت و پـس از آن بـا معنـای مستقل به‌دست آوریم و بدانیم که در همه حال حکایت آنها از خارج بالعرض می‌باشـد" (علامـه‌طباطبـایی، ۱۳۸۲). پس از آن، با ملاحظه رابطه این ادراکات اعتباری با حقایق غیراعتباری از یـک سـو و مـصالح و مفاسـد مترتب بر این اعتباریات از سوی دیگر به ارزیابی مفهوم نهاد موردنظر بپـردازیم و بـه ایـن ترتیـب میـزان واقعیت و حقانیت نهاد انتزاعی موردنظر (مانند بازار) را که تابع میزان ثبـوت و حقانیـت منـشأ انتـزاع آن خواهد بود ارزیابی نماییم. البته در این میان ممکن است مفهوم نهاد موردنظر از شکل مرسـوم و متـداول نئوکلاسیکی‌اش خارج شده و به چند مفهوم متکثر متناظر با نفس‌الامر خود تجزیه شود و احکام هریک به‌صورت جداگانه بررسی گردد.

این روند باعث می‌شود مفاهیم، نهادها و نظریه‌ها در درون یک دستگاه تحلیلی جدید قـرار گیرنـد که کارکرد و احکام جدیدی نیز پیدا می‌کنند. به هرحال برای تفصیل بیـشتر ایـن مطلـب لازم اسـت بـه چند پرسش اساسی پاسـخ داده شـود. نخـست اینکـه چـه بخـش‌هـایی از نهـاد مـوردنظر اعتبـاری و چـه بخش‌هایی حقیقی است و در صورت انحلال نهاد، ابعاد آن به چه چیزهایی فروکاسته خواهد شـد؟ دوم اینکه حقایقی که اعتباریات به آن بازگشت می‌کنند چگونه بـه‌دسـت مـی آینـد؟ سـوم اینکـه مـصالح و مفاسد مترتب بر اعتبارایات این نهاد چگونه تبیین خواهد شد و رابطه عدالت بـا آن چـه خواهـد بـود؟ و چهارم اینکه آیا موارد به یک روش‌شناسی جدید برای خلق نهادهای جدید در اقتصاد اسلامی منجر نخواهد شد؟

منابع

داو، شیلا سی (۱۳۸۸)، *کنکاشی در روش‌شناسی اقتصاد*، ترجمه متوسلی و رستمیان، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی تهران.

درخشان، مسعود (۱۳۸۷)، *ماهیت و علل بحران مالی ۲۰۰۸ و تأثیر آن بر اقتصاد ایران*، مرکز تحقیقات استراتژیک.

دلالی‌اصفهانی، رحیم، بخشی‌دستجردی، رسول، مجاهدی‌مؤخر، مهدی و سعید صمدی (۱۳۹۰)، "مدلسازی الگـوی رفتار بین نسلی از عملکرد بانکداری ذخیره جزئی با تأکید بر رهیافت موریس آله"، *فصلنامه تحقیقـات مدلـسازی اقتصادی*، شماره ۵.

علامه‌طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۲)، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ج ۲، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-05]

علامه‌طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۰)، *ترجمه و شرح بدایه الحکمه*، ج ۱، علی شیروانی، انتشارات الزهرا.

مینی، پیرو (۱۳۷۵)، *فلسفه و اقتصاد، نصرت و راغفر، جامعه و اقتصاد*.

نورث، داگلاث (۱۳۷۹)، *ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصادی*، آزاد، نشر نی.

وبر، ماکس (۱۳۷۴)، *اقتصاد و جامعه*، ترجمه منوچهری، ترابی‌نژاد و عمادزاده، انتشارات مولی.

وینسنت، اندرو (۱۳۸۵)، *نظریه‌های دولت*، بشیریه، نشر نی.

Akerlof, George (2002), "Behavioral Macroeconomics and Macroeconomic Behavior", *American Economic Review*, Vol. 92, No. 3.

Coase, Ronald (1960), "The Problem of Social Cost", *Journal of Law and Economics*, Vol. 3, No. 1, PP. 1-44.

Coase, Ronald (1992), "The Institutional Structure of Production", *American Economic Review*, Vol. 82, No. 4, PP. 713–719.

Friedman, Milton (1953), "Essays in positive Economics", The University of Chicago, Chicago Press, Chicago and London.

Hutchison (1938), "Significance and Basic Postulates of Economic Theory", Macmillan.

Hodgson, Geoffrey (2008), "Market: The New Palgrave Dictionary of Economics", PP. 320-324, Macmillan.

Maki, Uskali (2008), *Realism, The Philosophy of Economics, an Anthology*, Edited by Hausman, Daniel, Third Edition, Cambridge University Press.

Menger, Karl (1883), "Untersuchungen umber die Method der Socialwissen Schaften under Politischen Oekonomie Insbesondere", Leipzig: Duncker, Humblot.

Milgate, Murray (2008), "Equilibrium (Development of the Concept)": The New Palgrave Dictionary of Economics, PP. 21-25, Macmillan.

Posner, Richard (2010), "The Crisis of Capitalist Democracy", Harvard University Press.

Samuelson, Paul (1963), "Problems of Methodology-Discussion", *American Economic Review*, May, Vol. 53, PP. 23-36.

Samuelson, Paul (1964), "Theory and Realism: A Reply", *Amer. Econ. Rev*, Sept, Vol. 54, PP. 436-39.

Samuelson, Paul (1965a), "Professor Samuelson on Theory and Realism Reply, *American Economic Review*, Dec, Vol. 55, PP. 1164-72.

Samuelson, Paul (1965b), "Foundations of Economic Analysis", New York, Harvard University Press.

Sugden, Robert (2008), "Credible Worlds: The Status of Theoretical Models in Economics", The Philosophy of Economics, An Anthology, Edited by Hausman, Daniel, Third Edition, Cambridge University Press.

Stiglitz, Joseph (2009), "Introduction of Selected Works of Joseph E. Stiglitz, Vol. I, Information and Economic Analysis", Oxford University Press.

Weber, Max (2008), "Objectivity and Understanding in Economics", The Philosophy of Economics an Anthology, Edited by Hausman, Daniel, Third Edition, Cambridge University Press.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-05]

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-11-05]